



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۱/۰۶/۰۶



عزیز الله کهگدای

یادداشتهای حافظ نور محمد کهگدای

قسمت ۵۸

خاطره، طالب العلم با کیوترباز:

مردیست که طالب علمی در جنب کیوترباز سکونت داشت ، روزی کیوترباز کیوتران را می پرانید وچنانکه رسم کیوتر بازاست ، فریاد میکرد و سنگ می انداخت. اتفاقاً سنگی در خانه مولانا افتاد. مولانا ملازم خود را گفت: این حجر چه بود که به بیت ما نزول نمود؟ ملازمش خود را از فهم آن عاجز یافت و خود را قابل جواب ندید. عصبه مولانا در تهیج آمده گفت : ای مردک احمق بتو میگویم که بروحمامه باز را گو، که، ای رجل او باش وای مرد قلاش ترا چه حد و یارا که حجری از احجار ارضی برداری و آنرا بقوت ید بسوی سماء معلق مطبق معلی اعلی اعتلا دهی و متحاشی و متجانب از آن نباشی که چون قوت علوی عارضی او رو بنهایت آرد و میل بمراصلی خود کند که از جمله اشیا گونیه است و قرب طرف اسافل که محاذی و معالی اوست ، فیحین النزول اقرب دانسته به بیت ما نزول نماید و بر فرش ساحت ما وارد گردد.

ملازمش ادراک این عبارت عالیه را نتوانست کرد وگفت: حضرت مولانا به عبارتی تکلم می فرمایند که به قصور فهم نمی دانم چه میگویند ؟ مولانا اعتراض آورده گفت :ای مردک قلیل الفهم کثیر الحماقت ، توکه این مختصر مفید نمی فهمی می خواهی که اشرح و وضح رابیش از این به لسان خود بگذرانم ، میگویم : شاغل لقب حمامه را بگو : حجری از احجار کثیر الاضرار را بر میداری و آنرا بقوت عارضی دنبال حمامات لاعیه خود بجانب سماء مدور منور مقوس مقدس که سماوات العلی عبارت از اوست طیران می دهی متحاشی و متجانب از آن نباشی که اقرب مهابط آن دارخجسته است، در محلیکه مستورات عالیات و خواتین نامیات ، ستوره سراق عصمت اند ، چون شمس جلوس ویا چون سیارات لامعات بر سطح ساحت سیاحت داشته باشند ، اگر فی عین الورد برفرق احدی یا برعضوی از اعضای بدنیه ، جزوی از اجزای جمیله تکسر و تقطع پیدا آرد ، یا ارجل وایادی شل گردد ، تو بدین قلب بضاعت از عهده بیت واز دائره قصاص چه قسم برایی ، و اگر مروت مقتضی آن گردد که از دیت بگذریم ، این مقاله بسمع جمع دیوانیان رسد ، ترا گرفته مبلغ متعدد که از ادای آن عاجز و قاصر باشی از تو طلبند ، چون عجز آوری، بعد تفتیش کمال برایشان ظاهر و باهر شود ، ترا مقید بقیود صاعبه وز ناجیر قاطعه ساخته، محبوس و مؤید گردانند. این مرتبه هم ملازم مولانا بغیر از تبسم چاره ندید و مهرسکوت بر لب نهاد .

مولانا از اعتراضی که داشت خود به بام برآمد ، رویه جانب کیوترباز کرده عبارات رابوجوه مختلف بیان کرد. کیوترباز تصور میکرد که مولانا او را میخواند. باز چون او را مخاطب ساخته مبالغه در سخن نمود، دانست که کیوتران را دعای خیر میکند . آخر الامر از کثرت مبالغه و تشدید مولانا بوجوه شتی، حمل بر جنون مولانا کرده این مقوله بسمع جمع متصدیان دارالشفای رسانید ، مولانا را گرفتار و محبوس کردند و به زنجیر کشیدند . مدت متمادی مولانا در حبس بود و آنچه به کیوترباز میگفت به طالع خود دید. تا آنکه جمعی به گشت و گذار دارالشفای آمده بودند ، اتفاقاً گذر آنها به آن عبارت آرا افتاد و آنها تحقیق حالش نمودند. مولانا صورت واقعه را بازگفت. آنها بعد استماع گفتندش که متصدی دارالشفای، قاضی ملک است و روز جمعه بدارالشفای میاید ، اگر احوال بر ملال خود را به او اظهار نمایی ، اغلب ازین زندان بی پایان خلاصی یابی. اتفاقاً آن روز جمعه بود و در این میان قاضی هم فرارسید ، مولانا فریاد کشید:

ایهاالقاضی ! حقیقت امور را نمی فهمی و نمی ترسی از روز حشر ؟ قاضی از این سخن بیدماغ گشته از پاسداران دارالشفای پرسید: این دیوانه را روزانه چند چوب می زنند ؟ آنها گفتند: صد چوب ! قاضی گفت: زنهار که کم از دوصد چوب زده باشند که کلامش بسیار پریشان است .

بیچاره مولانا مدتی در حبس بود تا اینکه بعضی مترجمان و مترجمان به سر وقت او رسیده ، خلاصش کردند و «نصیحت کرده گفتند که من بعد از عبارت آرائی تائب گردد تا هر مردم عام از فهم او عاجز نباشد .» از مجمع الانشا »

د پانو شمیره: له 1 تر 2

maqalat@afghan-german.de افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له الیرلو مخکې په خیر و لولئ

آراسته با شکل مهیبهی سر و بر را
باید بگذینی تو یکی زین سه خطر را
یا بشکنی از خواهر خود سینه و سر را
تا اینکه بیوسم ز هلاک تو نظر را
کز مرگ فتد لرزه بتن ضعیفم را
لیکن به می از خویش کنم دفع ضرر را
هم خواهر خود را زد و هم کشت پدر را

ایکاش شود خشک بُن تاک و خداوند
زین مایه شر حفظ کند نوع بشر را

« ایرج میرزا »

بر در مدرسه تا چند نشینی حافظ خیزتا از در میخانه کشوری طلبیم

ملا قُطب الدین قندهاری در شرح دیوان خواجه شیراز بنام « مفتاح الکنوز وحافظ الرموز » کتابی تألیف نموده و آنرا به دو جلد به اتمام رسانیده است که در مطبعه فیض محمدی کراچی در سال ۱۳۱۲ش به طبع رسیده است ، وی فرد فوق را چنین شرح می کند : ای آنکه در مدرسه نشسته ئی و خلق خدا را جاهل و احمق می گویی و علمت غیر از خودی و پندار نتیجه نه بخشید و شنیده باشی که شیخ عبدالقادر « رح » المتعارف به « بیدل » با عالم دیگر در بخارا در مدرسه همدرس و هم سبق بودند. بعد از فضیلت ، بیدل از وطن گم شده ۱۷ یا ۱۸ سال سیاحت و رزید و خدمت مشایخ و قلندران را بر خود لازم گرفت و از خدمت ایشان یافت آنچه یافت ، پس رجوع به بخارا کرد و بجای آن عالم که به یک درس سبق میخواندند ، رفت . و آن عالم ، صاحب بسیار جاه ، مقام و عزت گشته ، بیدل گنده پوش بود ، و چون آن عالم او را دید به عتاب به او خطاب کرد که عجب است با اینکه شمایان درین خرّقه چه دیده اید و حال آنکه ما و شما در یک جاه فاضل گشته ایم و ما با این مکنّت جاه رسیدیم و تو گنده پوش گشته ئی . بیدل در جوابش گفت : ما نیز در این خرّقه ترّهات داریم . آن عالم گفت : بیار چه داری ؟ بیدل جرّو اول از دیوان خود را کشید ، چون آن عالم بیت اول او را دید و آن بیت اینست :

به اوج کبریا پهلوی عجز است راه آنجا سرموئی گراینجا خم شوی بشکن کلاه آنجا

آن عالم بعد از خواندن این بیت بگریه آمد و ریش خود را بدست گرفت و گفت که عمر گران مایه را چرا برباد دادیم، پس ای مدرس خیز که از در میخانه اهل دل کشوری طلبیم .

« ص ۷۰ جلد مفتاح الکنوز »

ما که خورد بودیم در گذراندرابی شخصی مجرد و محترمی بنام محمد رحیم جان آغا سکونت داشت. این شخص اصلاً قندهاری و از سادات صحیح النسب بود که تمام اهالی قندهار خصوصاً شاهی قندهاری بوی اعتقاد کامل داشتند، اگرچه مرید نمی گرفت، ولی مردم بسیاری از کابل هم بوی اخلاص داشتند. خانه او منزل صحبت های علمی، اخلاقی و تصوفی بود. او با پدرم رفیق بود و در سفر حج نیز همسفر و همراه شدند . بعضی اوقات بعد از نمازهای خفتن و یگان روز جمعه پدرم به مقصوره وی میرفت و من که خورد بودم همراهی پدرم درین مجالس شرکت می جستم . هرگاه شرفت معیت پدرم و شمولیت درین مجلس میسر می شد .

برفباری های بی موقع در کابل:

- در سال ۱۳۲۵ ق ، در ماه میزان بروز دوشنبه ۱۳ ماه مبارک رمضان .
- در سال ۱۳۰۳ش بروز ۶ جورا .
- در سال ۱۳۰۵ ش ۲۰ شعبان که ۴۴ روز از نو روز گذشته بود، از ساعت ۱۰ شب الی ۵ صبح یعنی ۷ ساعت برف بارید
- در سال ۱۳۰۹ ش بروز ۵ عقرب که هنوز خزان بود برف زمین را پوشانیده بود.

« پایان »

د پانوی شمیره: له 2 تر 2

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولۍ. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپیکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له رالپولو مخکي په خیر و لولئ